

وبه يسئل الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في القلوب من نور النبوة نور النور  
 الفلوات والنور وحسن الاوسياء من ذرية خير خلقه محمد  
 ونوره وكافوا النور الذين هم على المعصية والعدل والعدو  
 جعلت فيهم من نور النبوة والصفية محمد صلى الله عليه وآله  
 يقبل من عباده الشكر في صفته ببريت جبهته في غير هذا العالم  
 والسرور وشيخ صدورنا بغيره رسله في الدنيا الذي يسد لك النور  
 في انوار غلاته والنور واجبر من الشياطين انوار على مرورهم  
 في الشرايط لظهور ونور عينيه بغيره سبدر شهاب  
 اهل الجنة المدوحين في القلوب والنور والناجحين في النور  
 اهل الجنة من نور رسله عبد الله عاز والشراف بغيره النور وزين ابائنا بوالا  
 اولياهم العائدين في غمده وابطاح النور وظهر نفوسنا عن النور من العدا  
 ثم جنات الشام الاناث من نور والذكور ومنهم ما يتقدم صدر الانام  
 وتثبت بدين نورهم والتمسك بعروه جبهتهم فاصرت نفوس الجنات والناجحين  
 الحور وانطقوا فينا بنفائسهم وعزائسهم وسئلوا عما  
 في القلوب والحضور وثبت اقداننا على جوارسهم ومنهج طريقهم النور  
 برشفة الصدور وقلب قلوب افئدة عن طرف اصحاب الملل والبلد

وسبب باب النجى العاطلة انه الكفر والعدو وادخله صديقه من مرض الموت  
 الثلثة والاربعة من التسعة الذين فلقوا النجى سنة من الخضر والكلب العقور وفتح  
 نفوسنا من تعصب لفرقة واحدة وطغوت ارباب شذوذ والنزور و  
 فارجعنا من تعصب بعضنا لبعض الى الصالحين الكذابين الارباب سبغ الاحياء  
 والقبور جفت الدم والادواء اوصى بنا من المؤمنين النقيض الى حدين الذين يفرون  
 بالصورم على اعناق المواب والخورج امام الانام لحجة المستقر عنه الظهور صلوة الله  
 وعلى آياته وذريته وشيعته ومواليه وانصاره ومحببه الى يوم ينفخ في الصور ونشهد  
 ان لا اله الا الله وحده لا شريك له اله واحد احد افراد وتراحي قسوما والى ابد  
 اوانه لم يتخذ صاحبة ولا ولد ولم يكن له شركا في الملك ولم يكن له ولا من  
 الدن ولا لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد لا اله الا الله وهو اللطيف الخبير  
 والله تعالى اعلم شفيق ذوق ولا يرزق عباده الكفر وانما ليس بظلام للعبيد ولا  
 ما اصابنا من حسنة فمن الله وما اصابنا من سيئة فمن الله الفناء ونشهد ان محمد  
 عبده ورسوله حيث قال الله تعالى وما محمد الا رسول والله مع الله عليه السلام وبطلان  
 عن العصور الى الله وحده وحده الله عليه السلام والرحمة للعالمين والله بالمؤمنين  
 رؤوف رحيم والله قد عرج الى الملئكة بحسبهم ليعرفوا نعمة الله عليهم وسبح لهم  
 من كلام الغزير العلام وهو يدركه الافهم ولا غصبة لادام وتقبل في اوزك  
 تلك الاسرار الباب اوله الثمر والباب فاك عزمنا ثم ذاق قد با فكان باب  
 توسل اواره فادع الى عبده ما اوحى فاك سبي ما كذب العقود ما زلزالها رونه  
 على ما يروى في القدر آه نزلنا اخر عهد اجتهادنا في ذلك والآيات بينات مصفقا

لم يعمل

لم يعمل ان تصدقني وانقرضت وقال جل ثناؤه سبحانه الا رسلا رب بعيد  
 المحج الاخر الذي ذكر كماله لئلا يسمي آياتنا من جوارح البصير ونشهد ان لا اله الا  
 رسول الله محمد بن عبد الله من ان جسد الانام بعضنا بعضا انظر قوله تعالى انما يريد الله  
 ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويظهر لكم ظهورهم ونشهد ان امير المؤمنين  
 عليا عليه السلام من الملئكة لعلنا نعلم من رسول الله جانا عليه طرفة عين بعضنا و  
 وليكم الله ورسوله والله يميز بين المؤمنين الصالحين ويؤتي من يشاء من الاموال  
 فيمنه عليا عليه السلام بالجماع وهو شيعه حديث النبي صلى الله عليه وسلم ان مولاه فهدى  
 على صلاه وهو نفس رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه السلام حيث قال عز وجل خطا الى  
 جسد النبي صلى الله عليه وسلم شفيق الا من شفيق جاك في من بعد ما جاك من العلم  
 فقد نقا الوانك ابنا لنا وابنا لكم والفناء والفناء من غير الله من غير الله  
 المؤمنين رسيد الامميين وقائمه الفتن المحققين على من ايا طاب به ليل الى الصبر  
 لا يوحى به وشيعة الامم والاطوار اذا راها من يقوم اليه ويخضع اليه الدعوة سرورا  
 والا بالبيع الا لاله على سيدنا محمد وآله الفصح الشهور ففعلت نفس وود  
 ودمك وهي معك حربي سلك الحديث وهو شفيق رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 الرب الشفيق انما شفيق ذلك الامر على الشفيق الا انهم الذين هم الله عز وجل وظهر  
 نفسهم شفيق في بعد وكان مولانا امير المؤمنين اولا بقيام مقام سيد  
 سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم بعد من القوي والبرهان الصريح يا علي انت مف بنزلة  
 طهرون من موسى الا انه نبى بعد وحيث انت خليفة من بعد  
 يقول الله تعالى في رسول الله وجيوس حبه الرضوخ ومنهم من انما يبيع بدينه











واقف متوقف حقیقت و عرفان معین لاسلام و الدین الموسی بحبل المتین الخیر  
 عنایت الملك الملک مولانا عبدالعلیم شیرازی رحمتی نا جرمز نور و نور  
 کرده با وجود آنکه لغت و جمل کتب جده در آن ایام بود که وی آن اهل جلال  
 ایان را معیت آنکه کفر از ایشانم چهارم مولانا منور را سرسبزه  
 و حیران دیدم و آنست که راه خانه خودم پرسیدم هر سرگردانی گفت که چه  
 منزل خود را فراموش کرده ام گفتم خانه شما در کدام محله واقع است  
 گفت نزد من و غدا هم گفتیم در جوار شما مسجد و عمارت است تا بر  
 اشراف راه ببرم گفتیم گفت مسجد جامع عمارت است اما بنشین معلوم نیست  
 بهیچیک علامت تا به بیت است فرستادم و بین اینهم وسیله جلیله بکبر  
 عازت و جبرضا علی مد کرد و سعادت اندوختیم چهارم معزز الیه معلوم کرد  
 که اینم فقیر و لیدر مولانا می گذر شده ام از روی طرافت بگریه است  
 بمقتضای این که به جل جلاله الاحسان الاحسان فرمودند و دردت  
 مقفراست از بدید خود و از طریق ظلمات بهدایت و لالت فرماد اگر  
 چه اینم حرف بر دل کزان ترا ز کوه آید اما چنانچه محبت دل از جواب مهارت  
 نکردم بدر حقیقت لای تقرب است نشاءم بشکلیف این که هر روز جمعه  
 مفاد و التبریر فتم تا آنکه روز مولانا منور که از من پرسید که مردم این شهر  
 چه مذمت دارند گفتند که هر یک یک خضرند پسند و اینم عذر بر خانی

بلاد دیگر

بلاد دیگر از دور دیگر معرفت گفت که این شهر از حقیقت مذمت فخر حق  
 و ماکر فخر نیستند که فخر اینم از دور دیگر است به سبب کفر هر چند از حقیقت  
 هر چهار برابرند اما ابوحنیفه جلال اعظم الله و تعالی بوجه بود که بر دیگران ترجیح دارند  
 گفت هرگاه در حقیقت هر چهار برابر است و اینم ترجیح با مریع باشد گفتیم از  
 حیث سبقت بر دیگران امتیاز دارد و گفت هیچ نفر از فخران یا چون  
 بر وجوب متابعت او دارد به گفتیم نه گفت اما ابراست اینم کرده اند  
 بر وجوب اطاعت او گفتیم نه گفت پس بر لزوم تقلید او و بیل شما  
 چیست گفتیم از حیث امتیاز و شش بر مرقله لازم است تقلید او  
 کردن گفت اما نجات اهل اسلام لازم است از تقلید ابوحنیفه کنند  
 هر کسی که بهر که دلش مطمئن نکرد و سبب نکند که گفتیم که اینم چهار  
 مذمت بر مذمت اهل باشد بدعت و ظلمات و خواهد بود گفت و در  
 بیایینه مقبول نیست اگر بر آن سطح و دلیل ناطع بر حقیقت چهار مذمت  
 داشته باشد اعلام فایده نجات باشد گفتیم پس همچنان مقرر شده  
 گفت از اینم سخنم لطیف است و صریح شود تا بر آنکه اعتقاد در طران  
 عقیده اهل البیارت و حال آنکه در فرائد مجید متابعت سبیل ای  
 سبیل الله نه واقع شده کافال جل و عدوان هذا صراطی مستقیما



فاستمعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عسى سيدي وبعده فحمد ربنا  
 که مستقرت اعمق من بعدی علی ثلثه و سبعین فرقة کما هم في الذکا  
 الا الواحدة از فساد و سه فرقة بیک فرقه ما جیت رالی فرقه ما جیت با عفا و ابرست  
 کدام است گفتیم بیک طایفه ما ابرست است گفتیم سلف اهل سنت چهار  
 طایفه انداز اول که اکتفا بر سنت کفر من قول اهل احوال هر چهار شای از احادیث حضرت  
 پیغمبر است پس حقیقت هر چهار طالب دفا مد یک طرفی و مبتکر فرقه و مده اند  
 گفت مضر لفظ مذموب است گفتیم راه گفت پس این چهار مذموب مغرور است  
 و از متابعت راه بعد از قولا لا تتبعوا السبل و نه ارجح است لازم بود جهت  
 گفتیم مطلب هم در بعد سبیل الله است گفت بیشتر تفاوت و مورد اختلاف  
 در طرق مختلفه است و با وجود اختلاف و جوب متابعت اهل بیت و دلیل  
 ثابت میشود چنانکه کلام ما بنیم مقام رسیده با کمال بصیرت و انصاف و تامل و بحواله  
 راه یافتیم گفتیم مطلب خود را می گفتند و جیت گفت میخواهم تحقیق کنم که فرقه  
 ما چیست کدام طایفه ما متابعت ما بنیم گفت در امور دینیه و دنییه هر آنچه  
 جرت نمینوایم کرد اینک الله تعالی از دانشمندان تحقیق مقدس نزد بودنی  
 خواهم داشت نگاه پیش طالب علم که صدای شهر با جنت و شهرت  
 داشت رفتیم استغفار فرقه ما چه بر این فایده نمودم تقصیر نماید نزد که مطلق  
 تشرف حاصل نشد الفاس نمودم که در آن که حضرت پیغمبر علیه السلام  
 بغیر کریم قل هذا سبیل ادعوا الى الله علی بصيرة انا و من اتبعنی

بنا بعت

بنا بعت در لالت بیک راه نامور کرده اند و بعد از قولا لا تتبعوا السبل فتفرق  
 بکم عن سبيله است را از متابعت طرف مختلفه نرفرموده و نیز بغیر کریم بغیر کریم  
 صله الله علیهم جنفا متابعت است ابراهیم دعوت بران است که سبیل واضح بود  
 بر پیغمبر لازم و واجب بود و حضرت سالیان طرفی مستقیم را متابعت خود نمیکرد  
 و ابراهیم است کلام و نیز چهار راه را حق میدانند و جواب ان سلف است اما عجبند  
 سغیر نیز چنانکه براه بعد از نامر بچار سرباز آورده گفت اینم کلمات  
 بنا حضرت لای جواب گفتی اگر خواهم کنم بشوم استخوان بعضی عدا  
 و هدام که گفت است کرده بشیم گفتیم ای استخوان حضرت رتب عالمین و سید  
 المرسلین جلیوب پیوسته که فرقه ما چه یک طایفه اند و ان طایفه ما مستقیم  
 باشد و ما نادان من جانب الله ما مور بشیم که از شما در اصول و فروع که عجبند  
 عصر بشید حکیم آیه و فی هدایه فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون  
 سئل النبی و ان الله شمسنا بنیم جبرائیل علیه السلام ابی راضی  
 بنیکند جواب داد که نفس الامر نیست که در واقع طایفه ما چه یکست  
 اما ان طایفه از بنیم چهار مذموب بیرون نیست چنان معلوم نیست که ان کدام  
 یکجاست بیک بر این طرف از طرفی را بعد لازم است که کل واحد بر سبیل حرم تصور  
 کنند که فرقه ما چه است ما غوامسیم بود گفتیم از بنیم مقدم معلوم شد که مذموب  
 ان یک مذموب است که در میان چهار مذموب معروف و مجهول است  
 اگر نه با وجود اختلاف و میان چهار مذموب حقیقت هر چهار از یک طایفه  
 نراند شد و حال آنکه خود اعتراف دارند که فرقه یکی پیغمبر نیست باز گفت



چون نزد اوست معلوم شد که طایفه چهارم از این چهار مذهب بیرون نیست  
و انبیا و ان معتمدین بر حقیم که این مذهب را یکلفه الله نفسا الاوسعها  
پیدا کرد که از هر یک از مذاهب اربعه با جزم خود سوار فرقه تا حیرت  
با حسن این عقیده حکم انما الاعمال بالنبیات عند الله امر را بجات  
حاصل شد گفتیم هرگاه با اعتقاد و اعتزاف کسی حق بجانب یک فرقه از این  
اربعه باشد پس بگوید که ما فاذ العبد الملق الا الاضلال لطف الله عند  
الله در ضلالت باشند گفت حاشا ختم ذلك علیه بجات در هر چهار  
منصور است گفتیم اگر معتزلی اعتراض کند و بر سبیل تمیز مذهب مثلا اکثر  
بفتار و سه کسی که اندام الحاس در میان بفتار و سه سنگ با و در بران  
و شفاف و آبدار که کرده باشند و دانند که یکی الهی و فرستاده  
بود است مع مذهب هر یک منقول الحاسی سنی را منصرف و شده همه فرقه  
هالك الحاسی دانند بر جوهر عقیده که در انصاف است مذهب نیست  
که این انطایفه هالك الحاسی و باقر هر یک صاحب بود خواهند  
بود پس همان این چهار مذهب که بندهای حکم است پس لازم است  
که از این چهار فرقه یک فرقه بماند و باقر بطل است و هرگاه هیچ یک  
حقیقت خود به یقینی ندانند پس بطمان هر چهار ظاهر در حقیقت  
ایشان است فی اید بود و فیکه جوهر و انده و انما بلور ابقیت الحاسی

کونیه

تجدد پس گرفت مختلفه را بموجب عقیده باطله و ظنون عاقله این  
حق اینم که مذاهب صبیح نیست زیرا که کفر منقض است کرده باشیم و لغت  
و حده لغوی پیدا باشد معارض از یکدیگر رخصت چون شاکست  
موفقا اعتقاد اهل سنت و جات جواب دارم گفتیم هر که ختم با اینم  
خوشتند نکرد و گفت هر کس با اینم جوابها خوشتند نکرد و در انفرجوا هدیه  
ترا باید که طریق آو غلط هر دو که در کفتم ان سببی قرایم مذموم است  
گفت مکرمانند ان نیستیم گفتیم این جواب سئوال من نیست بخوام  
که راه را از جانب شمس در طریق الا حقیقتش بودند نام کام نیستیم  
گفت شخصی شد که ترا از افغان گمراه میکنند و از عده از فقهان قیام  
قبالت بر غیبت ان آمد و هر طالب علم که با طایفه از فقه در باب مذاهب بحث  
ناید امان ادر معنی غفایت و اکثر بطایف می رانفر کرده اند  
نمود با طایفه منها انکه یکی از حلقه مجلس استغفار و نمود که طایف علم با وجود  
و انشای مکفوت زبد و عس و از عاده مستقیم مخوف بیکدیگر گفت  
از فقه حقه انبات مدعی خود و لیا چند از قرآن و حدیث پیدا میکنند  
از علم عقل ضربه میگرد و کتب ان بسیار مدلل است بر یقین  
اینکه هر یک از اینج هدای فلا فضل و لا یغنی عما یاکفر فرقه تا حیرت  
ایشان باشند گفت معاذ الله بیکه ایشان نزد اهل سنت کافر مطلق  
از ب اینم و طعی شیخی و در النور و بعضی از واج طاهرات حضرت سید  
کائنات ۲ جانیر بلکه جلالت میدانند بجزر و شنیدیم اینم سخن از زنا  
بت تعصب و در ان نیست رسوخ عقیدت که بان کتاب جهنم داشتیم متغیر  
و شلای شدیم و گفتیم نماز عبادت اینم قوم با خلفا را شد اینم چه بوده



گفت در این باب میبایست ما را این غوغا و جدال بسیار است و در این موقوف بدین  
 است که هر قدری است در این باب میبایست که هر کس را بداند که مردم کم کرده و برکت تمام  
 است از آن خوار و خوار شده و میباید بروم و در این کفایت این کل باشد و خوب دانستم روز  
 دیگر در یک فرط از این نام شکر شکر و در کفایت و عدم از آن جمل شکر  
 به این تقدیر که تیره از علفان افق برآمد سینه بر کرده بود لکن علفان بجانب خفته  
 شتافت و در آن طرف نیز حرف زدیم از آن فرزند چنگ بعضی معالفا علی  
 رحله در خوشی همه در سبب آن منظره بود لکن در او در آن بیدار است و بدست  
 نمود که فم طعن و لغی و شش شش است با محایه که از آن در آن است و در آن  
 و غوغا و در سوخ صورت آن خنایه بر سر شکر از جنم در آن فرزند است و حکام  
 با فکری که در طلب من و آن است و در شش طالع العالی بر کفایت و در آن بر  
 است و استعلا یافته است و حال آن جز با بیدار که به ادعای صبیح  
 سرایت با حکم و الوعظ الحسنه و عباد الله بالنی حسن  
 علی بن حکمت و کار و فرمود شروع در جاده بود و هر چه حسن خود  
 گفت حاشا علی و ذلک فتن نیست بکافه از آن حرام است هر جایی  
 میباید که ام و علم است و است هر که از این کس نکرده اند و در این محضر نیز  
 سبحان سیده که جمیع از علوم الناس در حواله عراق و عجم و خراسان  
 از غایت تعجب و جمل بعضی میباید بود و میبایستند و ما را بعلت آنکه خانه  
 در ایران و فیما داریم باین کمره فیا س نباید که که ما را کز باین طایفه  
 الفتی نیست و قس که تقریر و دل نیز بر او در این باب بخلاف ما الفی  
 منظره و رسید و حش جلی و شعلی زاین شده اطمینان است

به یاد آمد و الحق حکمت بالغه الهی انقضا ان میباید که بخوار و بر کمره نقول الله  
 قولنا الله بنده که او بخشی او حدیث میباید که کمال الناس علی قدر  
 عقولهم کلام سنجید و گفتار پسندید و به هم قسم فرموده شد و قع ان  
 در طایع نیز در آن در نفوس انسان و نایف و جلب قلوب و حصول  
 مطلوب باین سبب است و در این خشت و نایف و نایف زبانی در  
 بر این سبب است که در کلام جدید است که لطیف این نکته شریف  
 واقع است چنانکه حق جل علی حضرت خیر البشر خطاب فرمود که فیما  
 رحمة من الله انت لهم بغير عذر عذرا طایفه خود را میگوید و غرض از در مکالمه  
 و خوش مزاج خود در حال گفتار از رحمت ماست بعضی نظر رحمت است  
 و اگر بفرموده خود و هر آینه خلق از او میرسد و در این امر نیز  
 مطلع و منتظر او غریب و داند از این علو نظرات ان را شاد است و پناه  
 که است و حدیث حرم بود میتوان معلوم کرد که رشته نازکتر از ناز  
 عنکبوت را بحسن اهتمام نگاه داشته نمیکند با وجود کمال در شتر  
 و تعجب من ان رشته را بطایف لطیف سخوام داده و جلیق  
 راه یقین منسل سخته القصر چون فایده جمعیت خاطر بهر رسید



گفتند بنده به جوابی بطریق دلنسته بهد رسیده و اخلاص حقیقت  
 مذہب خود مطلع سازید گفت اعتقاد بدو را او نفیست که می باشد  
 و نه بعد و نه ابر که به و اعتقاد و اجماع جمیع استماع الا ما مورکم گفتیم  
 ان کلام است گفت مذہب مذہب حضرت پیغمبر و خلفای او را  
 انشور است گفت اجماع حقیقت الیکم دلیل ثابت میشود گفت به دلیل  
 شهادت ائمه اربعین و حدیث مذہب ائمه چندی دلیل او فرمودند  
 بر خلاف آنحضرت و انکه چون حضرت رسالت پناه از دور محنت  
 رحلت فرمودند خلافت آنحضرت ترتیب به بن چهار خلیفه افلا که اول  
 ایشان ابو بکر بود و در آخر رتبی علی و بیچ که ام از اینج چهار خلیفه صاحب  
 مذہب محمده بنورند بلکه در امور چهار برستی در کم حضرت رسالت پناه  
 پس اقام از خلافت و عقدا ابراست بحضرت امیر المؤمنین علیه  
 السلام بنی فرقه و بالضرورة معلوم شد که طریقی آنحضرت بی تفاوت  
 یکست و در رتبه یکست و سببه نیست با این اعتبار بهر اتمت واجب است  
 که اقتضا بحلیفه چهارم نمایند که امر خلافت بهو منتور شد و پیرای حضرت  
 رسالت پناه ۴ نفری صریح است و کما خرج مذہب اربعه خلیفه مشهور  
 با وجود اختلاف روایات کاذبه و انشراح و بیث موضوعه انک انتم  
 و اختلاف حقیقت سید است چهار خلیفه که هر کدام در زمان خود خلافت  
 با استقلال تمام کرده اند و احادیث از لفظ خبر مخلوق بلا واسطه

و الله اعلم

و الله اعلم بنموده بودند و مع مذہب اربعه اصح و اولی چنانکه انساب و التی بود  
 پس به کاه پیچید از چهار خلیفه بر انکتاب اینهم امر خطیر حضرت نموده لازم است  
 و در علم مذہب مذہب اربعه و طریقه و کراه این به غلبه شایع بنا بر انکه بطل  
 در غیر سببه نیست از حدیث شریعت بمصدق این که اگر فایده از این جمله  
 یکست گفت ما مور بوده مسلم الثبوت است است خود و مور بهمان وقت از  
 میفرمودند چنانکه در این کرم به و کبر ثابت است که صله ابیکم ابی هاشم و نه است  
 که بنا بر مقتضای گذشته ان صراط مستقیم و جلیب است و در اولاد او حضرت  
 مرتضی علی که بعد از حضرت سید صاحب شریف و سید صاحب و اهل بیت  
 قدر اعتبار که معدن فضل و کرامت و منبع جود و سخاوت و داران علوم  
 انبیا علیهم السلام اند پس لازم است که اتمت بعد از حضرت مرتضی علی ۳  
 علوم و سبب از ایشان فرموده اند که گفتند انک ان کما از حلیفه و غیره من بعد مذہب  
 حسینی علیهم السلام نموده اند گفت از جهته و نور اختلاف و را افعال کثرت مغایرت  
 و در افعال حکام با آنکه در افعال و در قرآن مجید امر به اختلاف و نه است فرموده بلکه بخوبی  
 این کرم و ما اختلاف الذاب اولوا العلم اخیا بدینهم و اختلاف را بغیر و در ان  
 با فرموده و از اقرین نور و جمیع امر فرموده کما قال عزوجل و اعلموا ان جمیع الله جمیعاً  
 و لا تقهرقوا و به تقدیرت بهیم اگر بغیرنی حال که بگویم از این حلیفه مذہب حسینی  
 علیهم السلام مد فقیه دیگر می گفت او نموده اند پس بنا بر این امر واجب  
 اللعن باشند و نیز از این واجب و لازم باشد و حال آنکه صفیان و چهار  
 صدق سیدانه بر خلاف فضیلت فقیه که جهته اجابت کفر و انک کما به ل







مذہب خونیوم کرده اید گفت هر چند من در کتب کارا بن خون کرام  
 بجای نرسید تا علاج دم از من گفتگو فرمایم و بی الحزن و ارجحاندم  
 و کار خود و عیبت من که شتم و جهنم امامت این را به یقین و حدیث  
 ثابت نیست تا جارا مذہب این عدول نمود و در جستجو مذہب  
 حقم و امید دارم که حضرت ادریس بن علی بمقتضای آیه کریم و جاهد و  
 فیما لهن من بعد سبیلنا مدیت کرمست فرماید از آن مجلس نیز خایب  
 و خاسر برخواستیم و فی الجمله اعتقاد داشتیم در جهنم فشار در انانی را  
 بکبر از فقهای اهل حق ملاقات اتفاق افتاد و از و بر سبیل استماع  
 شوق کردم اگر کسی بعضی از ذوق مذہب صنف مذہب شوق  
 و غضب یا بالعکس جمع کند و در بعضی مباحث فخر شود و می شود  
 گفت اگر چه جهنم تا علی نقل شیخ نزد بعضی ائم و واجب حدیث اما  
 با اعتقاد بعضی که فخر کرد و در می نمود لازم را بد که تحقیر بعضی عمل  
 کرده بعضی بر بعضی ترجیح و تفضیل دهد و تفضیل بر موجب تحقیر  
 و کبر نیست و استخفاف علمای اسلام که بر طبق حدیث حضرت سید  
 الامام علیه السلام اتفاق افتاد و اسلام علماء و ائمه کاتبی امین اسرار بیل  
 بمنزل انبیاء مستقریم کفر است اما صنفی را جز نیست که انستند و بر  
 چشیدن فخر و دیگر کنند و بر عکس جهنم است بنا بر آنکه مذہب و طریقه پسلی  
 از آنکه سیر حد اجتهاد رسند و صاحب مذہب علمه و کنند موافقت  
 بمذہب خنفر میگرداند بر خلاف خنفر و مواجعت مذہب این را ننموده

چنانکه

چنانکه بود گفت من غرور در جهنم بسیار که بگویم کرده بعد از آنکه نقلت امر من  
 و صلاحتهم علی بعضی تغییر و غیرت بهر چه باشد چه تغییر نام برت امان  
 نباشد تا بر مقرر مذکور هیچ مستندیم تغییر معتقل ننموده بود و انصاف که قسم بگویم تا جهنم  
 بمقتضای حدیث مذہب انزال مذہب است بهر چه کثرت است فخر و  
 بواسطه انتقال از مذہب خنفر بهر چه محتج خود باست مذہب است چیست گفت  
 نمیتواند بود که جهنم حکم را تبعیث این است باشد جهنم هر کدام مجتهد و غیره  
 وقت خود بودند گفت بر منم نقد بر اگر حدیثی که لا بکره و الا ب مذہب است  
 هر کدام در زمان فخر کس و لا غیر می اند بواسطه تفریق مذہب مخفی خود خطای  
 بر مذہب است و لا حق یکشاید و پیش امامت ان سراسر یواز که ثابت  
 مردم و حدیث بر حسب دوام است است از نام مذہب و امام اودا خود و  
 حدیث مذہب این نام خیر داشت که جواب ادراد فخر و ان که بعد از آن است  
 جواب داد که اگر چه فکر و تمسید این مقتضات نقض واجب ندان است اما در این  
 ان بجز نقد معلوم کردم و مذہب شیخ مذکور در مسیح طریقی ثابت قدم و واضح  
 و هم نیستی و در کماستق را مثال این است نه بیکس که اهل بر رخصی خود خوانند  
 کرد و قنور بر اصرار خود بودند داشت اخی ملک لیل انصافی روز دیگر که عینی  
 ایستای میون لراکب و نیزه ساعت جمعه انقباس اوار بگذشت فتاب بهریت  
 بعضی شد عینه فرستادم استغفر و نمودم که هیچ دلیل قطعی بر کفر و تقاض و بغیر اتفاق







در جسد باشد و چون خطای شود پیش از آنکه در خانه زن آید و اولاد و محفل  
 از آن زن بماند پس بداند هر دو نسبت متعلق با هم میشوند و از برکت میرند  
 زیرا که آن زن هر چند در سفر باشد هر چند در سفر باشد هر چند در سفر باشد  
 مسلمانان را نیز بداند که آن زن را نیز تا تمام وقت فتنه فتنه کنند بلکه با هر حری  
 ظن المؤمن خبیثان هر دو زن در سفر باشند و اگر در سفر باشند و اگر در سفر باشند  
 از منافات و محال در حالت تمام آن زن در سفر باشند و اگر در سفر باشند  
 او اگر سفری در سفر باشد و اگر در سفر باشد او اگر در سفر باشد و اگر در سفر باشد  
 گفت و از فرزندان بهر سندی و بعد از آن که بر او اولیاد فرزندان هم  
 از شوهر اول است و از شوهر است میرند و از شوهر است اگر کسی که بر او اولیاد  
 زنت کند و بداند که در سفر باشد و اگر در سفر باشد و اگر در سفر باشد  
 او را خطه و از او طلب کند اگر در سفر باشد و اگر در سفر باشد و اگر در سفر باشد  
 اگر در سفر باشد و اگر در سفر باشد و اگر در سفر باشد و اگر در سفر باشد  
 نپسند و بداند و حال آنکه سک و منزلت را با از حضرت و در حدیث  
 صحیح صریح دارد است که کل مسک حرام و نیز در موطا خلق بر میسند  
 جو نیز کرده است تا که زن و جامه از دست نکند و سجده بر خیزد  
 یا به جای میزند و غسل و غیره و بیاییت جایز دانسته و معتبر بکبر  
 احرام و معتبر است آب و در حوضی تا خود را بر جای میزند و عیالی از بعد

با وجود است بداند و نیز قیج اصل و بداند انحال لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند  
 ش فتنه گفته بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند  
 سطح و مرتج کردن قبر مسخرت و کفر چون از فضیلت شد و بداند و بداند و بداند  
 ناسخ با هر منبت کردن و در حدیث و از حدیث و از حدیث و از حدیث و از حدیث  
 و صل علیکم و ملائکته گفته و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند  
 لا اقله از فتنه و کفر و از فتنه و کفر و از فتنه و کفر و از فتنه و کفر و از فتنه و کفر  
 در منع زوج سلام علی ال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بداند و بداند و بداند  
 حضرت گفته که از انشراح الحکم و با این لکن لا اقله از فتنه و کفر و از فتنه و کفر  
 الحکم و با این لکن لا اقله از فتنه و کفر و از فتنه و کفر و از فتنه و کفر و از فتنه و کفر  
 رافق فتنه و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند  
 جو از نفس و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند  
 و در اصول و فتنه و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند  
 قهر و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند  
 در عقل و خیر و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند  
 است در حدیث است و حضرت از حدیث و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند



وفسق و بعضی حالات از جمله عدم علم و قناعت امام است نوزده و هزنی  
 میدانند و چنین هر کس را بفرموده اند بهر سه جهت منازعت و مخالفت  
 شود و بی رای مطلق در این باب نیست و است معکوس می شود و جمعی  
 بحدود و غرض است هر یک از اینها طلب آنست بخت نکرده و این از جهت  
 امام و مقتدا اسلام و پیشوا خود دانست و بر خلاف آیه و کلام  
 السبل متابعین من بعدی السبل الی الله بر خود لازم دانستند حال آنکه  
 حق و تقیت و کمال بر حق است بود اولی که کمال انعام بل هم  
 اصل سبیل و اولی که هم الفانلون چشم حق می رسد اینجا رسید  
 کفتم اگر چه ایشان در جمعی از دعوات اختلافات دارند و در اصول هر چهار  
 با هم متفقند گفت و شنیدند زیرا که احمد بن حنبل با عسکری شمس دانی  
 صاحب کتاب در فتنه از جمله عیسیت و در سحر و جادو و غایب چنانست  
 که حق تعالی از سر بنشیند و از سینه پادشاهان بگفته و است  
 و در این معجزه و نیز در تفسیر الرحمن علی العرش استوی میگوید که حق  
 تعالی چهار انگشت بالاتر از عرش نشسته بنور ارسه را نور از عرش  
 گذشته در تفسیر یوم یکشف عن ساق جانی بیان کرده و در  
 قیامت حضرت فاطمه الزهرا سیدها السلام در زیر عرش از بر فرزندانش

خود دارد

خود را و خود را خود حق شایسته در عرش خود را و جبره بر روی ان بسته فاطمه  
 خواهد رفت چون حضرت فاطمه را که از اینست بسجده و از اینست بسجده  
 بر در آن حضرت فاطمه را که از اینست بسجده و از اینست بسجده  
 بقصد نماز است که در عرش است این رخصه با وجود قدرت کامله نکرده  
 و می رسد که در ششم که در اینست بسجده و از اینست بسجده  
 از حقون اینست که در کتب است بسجده و از اینست بسجده  
 از اینست بسجده و از اینست بسجده و از اینست بسجده  
 شد و در کتب است بسجده و از اینست بسجده و از اینست بسجده  
 اینست و از اینست بسجده و از اینست بسجده و از اینست بسجده  
 بهر امر و مقبول نزد میگویند تعالی الله عن ذلك و غایب بقول  
 ان المومن علوا کبیر بنده چون اینها را از مرشد خود شنیدیم  
 بنا بر آنکه با بعضی از قبیح احوال مغفرت می نمودیم که میبایست نکرده میبایست  
 بر حقیقت مذاب منحل مطلع نبودم و در این مقدمه تفسیر نکرده  
 و بحث را بوقت دیگر انداختیم و بنابر خانه خود شتافتیم و نیز مجری و  
 تجزیه و بر دم ناکه بصدق و ادوات الله شایسته اسبابها  
 طایفه علی از آنکه بسجده و از اینست بسجده و از اینست بسجده







و من بعد مقتصد و منهم سابق بالخیرات گفتن ائمه کرم الله  
 چه چگونه میتوان از یکدیگر بفرق کرد گفت بوجوب حدیث صحیح و سخن حکیم با اظهار  
 از انفال احوال هر یک هر یک معلوم میتوان گفتن نزد عقل و فهم و متفکر  
 چه تمیز که در این چهار در فقه و فقه و خارج از این چهار باشد گفت به عقاید  
 اهرنت هر چه فقیه و بزرگوار اند گفتن می پس گفت احتمال این نیز دارد  
 که ظالم انقیاد کنند گفتن اگر چه در نفس همچنین است اما این اهل جهل و دروغ  
 در این معجزات و بر تقدیر که بجهت دور از جهل و خطا کند بطلوب و اگر  
 نه اجتهاد فیه ظلم است گفتن می گفت پس این موجب آن یعنی الظن انتم مذکور  
 و بوجوب ان الظن لا یغنی عن الحق شیاء از حق مستغنیست و علی  
 و حضرت با برهان مذکور با برهان و قرآن چندین جا بکار کرده است  
 قرآن تعالی الذین اتیناهم الکتاب یعرفون انما هم الذین فریقاً منهم  
 لیکنون الحق و هم یعلمون و یکتون الحق و انتم تعلمون و  
 بعد فیه لایق الله ثم ینکر و لنها و اکثرهم الکافرین و انبیا اینها  
 از آنها مکن نیست انکارنا گفتن از کجا معلوم در حق ما سخن نبرد و اینها  
 خطا کرده اند گفت بصدق و ما یتکم الرسل خذوه و ما ینهکم  
 عنده فانتهوا برات پیغمبر صلی الله علیه و آله و است اینها از حضرت این را

و من بعد چون دین نمی چهره نمائست و خدا خوب گفت از چشم خلایق  
 فروست خدمت الا معدن فضل و کرم رفته اند که لذت مذمت کرده است  
 و انصاف خند و خند رسد سخن فتنه گفتن چه از این مذهب است و بل و بیکر  
 بر ابطال مذاهب اینان چیست جواب چون هر چه یقین در اصول فقه  
 احکام و ارکان شریعت ضایع کردند و خدای عز و جل را در  
 و از جهل و مسقیم شریعت را از رفتند و اکثر خلایق را از این  
 هدایت بر سبیل ضلالت و غایت کشیده و حق اند و حقیقت و حرم  
 علم و حش و بطور بر خدای بیکدیگر فتور اند از این به نفعات بطلان  
 اینان در این روح تمام یافت و انصاف حق باطل از همان بر خوست  
 اگر طلبان مذاهب مختلفه و طرایی جتهد این از اخبار و احادیث  
 موجود مستحق و مستنبط نمید بر آینه عارض خلق کرده تبه ضلالت  
 میبویند الحیده و المنه از حضرت با برهان و دید و بعد از آن که کلام  
 بعد از این نور چشم را بنور فتنه گفتن علی السلام انضالات منسوب  
 کردن اجرات عظیمات حال آنکه حضرت با برهان و چون و شبیه علی جعفر  
 دارد و فرمود انما یخشی الله من عباده العلماء گفتن سلیمان علیها السلام  
 علمای اسلام بنابر کلام ملک علام منقسم بر سه قسم اند قرص و علام  
 او را ثناء الکتاب الذین اصطفینا من عباده انما هم ظالم لنفسه



اگر کرده بگردد از آن آنچه نکرده ممنوع شود که گفتیم در هر که معتقد بر خداوند است  
 کافر مطلق است گفت پس اس شریف و لایق و مترجم هیچ بر اثبات بر اثبات  
 کفر هر چه در مذمت است که چون به اتفاق مقرر شد و اگر کسی چیزی را در محال  
 و انداختن کند و تصور نماید که نیست پس که بنیم هر جنس حیوان از وحش و وحش و وحش  
 و وحش و هر جنس طيور از هر چه در عالم است و نبات و درخت و حیوان و در عالم بیرون  
 نیست با کمال العلم است و به غیر کمال العلم است بر اختلاف و تفرق و تفرق  
 و بواقع است مستند که هر چه در عالم است که بعضی کوم و شب و نور و تاریکی  
 محال است و شب و تاریکی با جمیع است مختلف از هر چه میداند و بعضی چیزها که  
 بیست و هفت محال است که در حسیب میگردست و ثقیل و غیره بر خداوند  
 آن فایده و نیز در باب طهارت و نجاست است به یکدیگر که در بعضی کوم و تاریکی  
 داده اند و نیز از هر چه نیز افشا بودند اگر در نفس لایق بر خداوند آن فایده  
 هر چه در عالم است ثابت میشود که کمال هر چه در هر عقیده و اصل که حکم  
 حق متعدد نیست و نفس به خود نیز نمیکند که مثل و اشخاصی نفسی یکدیگر  
 گویند که هر دو در قول خود صادق باشند و کتب هر چه در هر چه یک  
 گفتیم قبول این معنی نمودیم لا دلیل میگوید بر تذبذبات است این است  
 گفت که این اشخاصی از مذمت یا خود را که این باشد در برابر خداوند  
 و از تفرق خود که در جمیع و کمال است از کمال به کمال که گفتیم که گفت

یا ابراهیم

پس و حسیب در اکثر مسائل و شل و خول و خشت و در حقیقت و از است حسیب و حسیب و کمال  
 این است که حسیب است و توقف کرده است و بعضی کوم را که از تفرق و تفرق  
 نموده و از قول بی خود تفرق شده و مثل علم است و حسیب را بر این تفرق را نام میبرد که است  
 هر چه در کمال است و به کمال است که به کمال است و به کمال است که به کمال است  
 حضرت پیغمبر علی بن عبد الله و حضرت پیغمبر که میگوید که با طبعوا اللذات و طبعوا  
 الرسول و اولی الامر منکم بر احوال است این که در کمال است و طاعت این که از  
 یکدیگر قطع نظر نموده و انشائی است که به کمال است و به کمال است که به کمال است  
 لا جسم که در کمال است که گفتیم هر که در کمال است که به کمال است که به کمال است  
 حسیب را به کمال رسیده گفت که نام است و اگر چه حدیث مختلف و لفظ و لفظ  
 این که رسیده باشد از خود هر یک از قرآن موافق باشند جمیع دارند و اگر هیچ کدام  
 موافقت قرآن نداشته باشد هر چه به کمال است که به کمال است که به کمال است  
 بکتاب الله و موافق بکتاب الله و موافق بکتاب الله و موافق بکتاب الله  
 باطل و حسیب جمیع باشد پس این که به کمال است که به کمال است که به کمال است  
 و احادیث این که از کمال است که به کمال است که به کمال است که به کمال است  
 این که در کمال است که به کمال است که به کمال است که به کمال است که به کمال است  
 و شدت افعال این که به کمال است که به کمال است که به کمال است که به کمال است



مثل نقیده شده ابو محمد صفور و یک فرایض میگوید شده ۵ اوقات فر  
 ولایت بران دارد که او در علم فرایض نقیده بر سر بوده علی هند نقیده یک کبر  
 مطعم میدانند و جوایت در پی نقیده نه در نظر کون بر که بر طبق کریمه  
 افن زین سود عمله ضرا حسنا سبای زنت الی ان زیبا میباشد  
 انکه گفت من نیز دارم و کریمه باغفار اهرست است و شکوه ابو حنیفه زیاده  
 در مرتبه جبر القدر حضرت خیر البشر است گفت از آنجا که مصره الشفیع  
 الی حضرت کمال یافتند و سبیل معراج ابو حنیفه نهصد است که  
 استقرار دارد و نقیده علی بنی بیت یکوشش رسیده از بوسه نزاران  
 و نورج آورده کرد که نورت انجیل منسوخ کرد و از راه ستم ظریف در بنقام  
 گفت نویسنده سعد است ظهور در باب مذاب ابو حنیفه نه شده و کریمه  
 در بنقام سفیر موران است و این الی حضرت بهمان بودند گفت این  
 بحث است در نسخ و این دفتر صادق است که این عبارت از جرات  
 الهی منع نموده باشند و حال آنکه پیوسته شروع اینجی بسای حضرت سید  
 المرسلین ایتم بیع میفرمودند امثال او امر الهی تر غیب قریش میگردید و نمید  
 بیع از نوام و من میفرمودند و در جواب اینجی آنجا است میفرمودند و الذین  
 ضل معیهم فی حویوة بحسبون انهم یحسنون صنعا و لکن الذین  
 کفروا بآیات ربهم و لقائهم طغیت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة  
 و نه ناذلک جزا لهم جهنم با کفر و اتخاذ و حیاتی و سلی هرق

گفتیم

گفتیم اینجی و در حق کفایت باین چه نسبت دارد گفت انم ذر کفر الی ان  
 بصدق آیه من ینکم بما انزل الله فاو لکم هم اکامرون باین  
 گفتیم اگر این انوار حکام موم صلوة و حج و جهاد و زکوة و نسب بر خلاف  
 انزل الله حکم کرده باشند باین نسبت که من حضرت سید الطیفی در  
 حدیث حدیث ناز و زلفه و یونیز فرمودند گفتیم حاشی که اینجی اعتقاد باین  
 بلکه اندام بر اینجی قریب شیع طرم است گفت پس چرا اینجی بر خلاف ابو حنیفه  
 سید اخوان دارند و این نافرمانی نموده اند که انما اعتقاد امام شما حدیث  
 محض است و نماز دارند در حالت حدیث با اتفاق کثرت و چون شما  
 با بود انقدر تفاقی غیبت مذاب انما نقیده قابل است و حکم  
 دارد و جمیع این نقیده باطل و عقل است پس چینی لانم مزید کفر  
 شما کفر و اسلام و حلال و حرام حق را باطل و عالم و جا بهر و خود و  
 و طهارت و جنب و غیر اینجی در حدیث و غیر و ظن و حرور و غیبت  
 و حضور و غیبت و اینجی که حکم سخانی است را لطیف  
 اینجی غیبت در توصیف ابو حنیفه آورده اظهار و اینجی بر خلاف  
 است که در کفر و این برانام یک کرد و حال آنکه عدم سادات







نعم بقیاس خود نموده بطرف لغت ابرس طوطی گردید پس قیاسی را چنانچه  
گفت این سزا قیاسی بقیاس نباید کرد چنانکه قیاسی البیس در مقام بیغش بود و قیاسی  
در امر نیست و در آن نظر از قرآن و حدیث بدست نشود و نزول اهل سنت عری  
اعصار را بنا بر نظر در جمیع اصار جایز نیست که در جنب قیاس بل بوجوب حدیث  
العلماء و محدثان بقیاسی بواسطه صلح از زبان حضرت رسالت نهاده صحیح الله  
علیه و که حدیث و منبع فراموش کفتم اگر ختم بوجوب حدیث نبور من کذب  
علی صحت الله اخبره تکفیر واضح حدیث غایب جواب چیست گفت یحیی مرتب  
علماء اقصی کانهم بقاء یعنی اصل بقیل بدین الزام داد که گفت اگر بود بوجوب  
آیه و لا یطیع الا الله و لا یطیع الا ما یأمر به الله و لا یطیع الا ما یأمر به الله  
پس چنانچه باید که جمیع سزا نور قرآن و حدیث نبوی و سزا نبوی بقیاس آن که بر او  
از جمیع معنی جزو شده در امر بوجوب چنانکه کاتب است و علماء نقان کاتب است و بقیاس  
نست بدو بقیاس آن که نیز وضع حدیث از حدیث اهل سنت معروض نیست و سزا حدیث  
احادیث صحیح است آن باشد گفت عزیز من اینقدر که دشمنی که تو ایست اگر کسی  
در مسند او حدیث بزرگواران عسند چوب بر نریز بیکه از دست و است و بقیاس  
اکثر من الناس که در از غلبه شلی اینج که در بدو و در دیگر از جمیع مقوله هر چه پیش می نویسد  
که در سزا از این گفتو حدیث از این هم میرسد بقیاس کدام شیطان ترا فرستد که در آن  
و در سزا و سزا از این ختم و قرآن و حدیث بوجوب مستقر شده از بدین و این ابی القاسم  
مطلق شد و در سزا من مثل الذی اتخذوا من دون الله اولیاء کثیرا  
الضالکون اتخذوا من دونه اولیاء کثیرا من دونه اولیاء کثیرا من دونه اولیاء کثیرا

منبر

مذهب شرا خودم و برادران من مذهب نفی خودم روز دیگر از جانب صراف  
بروز شب سینه بابت و چشمه هر چون بسجوان از چشمه افق طلوع نموده را قدان  
خواب غفلت بیدار شد گفت سکنه روار پیش از حضرت را که بر آن داشتند فیه الحاح  
خودم که از نیز جرحه از جام هدایت فرجام خویش بنده و چشمه صفت ابرار  
و بقیاس است با الهام از او شفا و شفا بجام مذهب از جبهه کسسته افکار فریاد  
که نه بقیاس است و مذهب بقیاس است الی الله و الی الله و الی الله و الی الله و الی الله  
سقیفه نرسد و نه بقیاس از فرموده بایده و بایده می میرد حقیقت و حقیقت  
مذهب اثنا عشری را به دانند و اثنا و بیکم الله و رسول الله و الذی  
اصنوا الذین یفیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون و قن  
لا استلکم علیه اجر الا المودة فی القرب و دیگر است و انشا بایده  
که رنگ شالیت از این الم زود و در فکرو از فایده آیه که می خواند کنتم تحبون  
الله فاتبعونی یحبکم الله بغیر شیخ طریق و محبت حضرت رسول  
التقی و الی الله و الی الله و الی الله و الی الله و الی الله  
منصور نیست کفتم طریق تشیع و محبت از اهل طهارت و صلوات الله علیهم و قول کردم  
ای مذهب خلف چه گفت زیرا که به لایق و بایده معنی شده که بایده و اما که امور  
حق لغت حضرت رسول کردند و خلافت حق الی الله را حضرت غلبه کردند  
و ظاهر است که هر کس شخص حق لغت و بایده محبت نماید و امر از امور بیغش  
و شمس الشیخی خواجیه بوده هر کسی بدست الشیخی دوست و دشمنی او دشمنی است  
و دوست و دشمنی او دوست پس لا جرم صدق و عزم محبت که موصوفه می صلوات



عیدیم اجماعی لازم دارد و شش بنی لغات ایشان در هر که بغیر از طریق دینی و دینی  
 ناید و از باب دینی لغت خواهد بود چون احادیث ان غریز بحسب عقل و غیره در نزد بزرگان  
 بود آینه و لم از رنگ و در او بر سرش و او را از او از فو زنت بهدی الله لنوره  
 من یشاء منوره حق کرده و در او نموده شد و غلامان در او و در او سبب و فیه  
 در بقعه و در میان در آمده از روی حدیث و از ادب و در دست استقام بر عروه  
 انوار اهریت عیسیسم السلام زده و در کنگره بزرگوار آوردم و کتبش را بعد  
 الله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله  
 الله م نمود چون ان غریز دقت الدقیقی بقی کرد از ادب است سرور است سجده  
 سکر الهی او را درم بعد از انعام سجده فرمود و غریز من است و است آبانکه و است  
 بر حقیقت این مذهب حق و بطریق خلاف هیچ کس سجده و حضرت چند آنکه از کشتی  
 در نماز نایم و مشهور و مستوات و هر کس بنیت کفتم خدایت و بکبر  
 بغیر سب کف از انجده حدیث شفق عید بگویم حدیث اول قال رسول الله  
 سب الله ان ناسیک فیکم الغلی ما ان تمسکتم بهما لی تقصوا  
 بعد از کتاب و عشرت و انحصالی بقتل ناحی بر اعلی الحوض  
 مثل اهل بیتی کثل سفینه نوح من مکتب فیها نخی  
 و من تخلف عنها غرق مستقر امتی من بعد علی ثلثه  
 و سبعی فرقة کلهم فی النار الا واحدة و نخی نیست که فرقه  
 ناهم بنا بر مفهوم حدیث سابق کرده پس را کتب سفینه کتب نبوت یعنی

بنی هاشم

پنج مذهب اهریت عیسیسم السلام باشند بعد از انعام انیم انما نس نوام و حقیقت خمس  
 است گفت ان مذهب که پنج مذهب از انیم عیسیسم السلام در الحوب بغیر از هر مذهب  
 انوار حکم آیه کبر اعلوا انما نعنت من شی فان الله خسه و للمرسول  
 و الله ان غری و ابیتا ما و المساکین و ابی السبل حقه خدا و رسول الله و هر چه در  
 و حضرت ان رسول بنوا شدند و من سا بر شما و ابی السبل انی است و لیسط  
 ابان در دینیم فقر تر و دست و در انیم السبل شرط غریب است و احتیاج کفتم  
 مرد از روی که م ط باده گفت به یونان قل لا استلکم اجرا الا الموده فی القبی  
 عید است انما فر و حضرت رسول است کفتم ان کبار السبل خود انما انما موسابین  
 و ابی السبل را در انیم است و عیسیسم السلام ان ابی انما ظاهر میشود بلکه انما ماکره  
 و است بر عموم مسدود دارد و گفت چون فقرت لیسط فاعط عطف بر فقر و است بقه  
 انما که ذی فقر است دفع شده و مردم ارفقت و سبب و اخذ و هر قدر بر انیم  
 تقسیم لفظ آیه مسطور و مفید است که پنج حکم در رسم و مشرک و غیب بها جاب  
 باشد و انحصار ط باده و انما بفر باشد و انیم مستند فرق انجم انما سلام است  
 مسکین ایتام مشرک کبی خارج انیم ممکن و مسدود یا بر شرف اسلام بنا عفو و نه  
 بیل اگر شرف ق بر اسلام که در انیم خبر الانام و از انیم بر خلق عفو و نه و پنج عطف  
 عطف انحصار و انیم باشند صفات انما و انما اگر در انیم حقن هر انیم  
 خدا بود و کفتم حضرت رسالت بنا و در انیم عفو و نه و انیم است و هر قدر  
 گفت ان حضرت بعد از بغیر مکتب کارزار و انیم عفو و نه و انیم کفتم انما هر چه از انیم  
 انیم بی بران اطلاق و انیم و انیم هر کرده و انیم و انیم عفو و نه و انیم

لشکر فتنه نمودند و خشن و غیره بر ایشان شمشیر فتنه نمودند و سهم و خوف  
 برداشته و تصرف می کردند و سهم دیگر در میان ما و کین  
 و انچه تسبیل بنی اشتم طاعت با تقایف و آنده خشن و آنرا به از من است  
 و در تفرقه شریف از بنی عکس نقل کرده در زن صیوة رسول خشن بر شمشیر  
 قسم بوده اند بر خدا و رسول و سهم و آنرا بنی عکس و برای  
 بنی و ابی اسبیل بنی سهم و بعد از آنکه اخلاص است ابی کبیر از سهم  
 قسمت کرده و با خنقه بنی بعد از او چندی کرده بنی سهم و خیره و از بنی  
 و کین و ابی اسبیل بنی اشتم با بنی سهم و سهم و کین و خنقه  
 می کردند و اینهم معز و محب بر بنی بنی و بنی و بنی و کین و کین و کین  
 بیت عبیدم تمام شد و وضع شیخ خشن از آن رسول ظاهر نیست و بنی  
 صحیح بنی از خنقه بنی اشتم و ابی کبیر کرده گفت من و عثمان رفیق  
 بسوی رسول خدا و کفیم با رسول الله بنی عکس و سهم و کین و کین  
 و حال آنکه بنی عکس بنی اشتم و ابی کبیر اخلاص فرمودند که انما بنی  
 المطلب و بنو هاشم شی و احد بعد بنی عکس المطلب و ابی کبیر  
 منزله اند و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 ابی کبیر که کلام مفید حضرت پس بنی ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 بشرف و کرامت از سایر محابه محترم باشند و بنی عکس و ابی کبیر  
 انبیا و معبد بنی اشتم بنی عکس و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر

غنی

غنی اهل بیت لایق با احد بعد بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 و بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 با بنی عکس و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 بر ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 خدا بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 است و بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 حال آنکه بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 عکس و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 از عکس و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 معز بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 عکس بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 آنکه عکس و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 آنکه بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 محب و عکس و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 لا استلکم علیه اجر و ثواب و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر  
 بیت از شیخ محمد بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر بنی اشتم و ابی کبیر



که و رت ندانسته بهنده خشنی بنی با شمت بیست است احدی مستحقین  
 رکوة حکیمیه کریمه انما الصدقات للفقراء والمساکین و العالمین  
 علیها و المکولفة قلوبهم و فی القاب و القمارهین فی سبیل الله  
 و ابی التنبیل و فی طایفه اند و غیر ایشان حرام و غنیم جدا از اضرار خشن  
 می و بهین سبیل الله و برکت کس از اوست ندارد و حق فقر او سبب کین  
 و غنیمت و بی برسد این افست و معلوم است از طایفه از حسن مذکور  
 نبوده پس هرگاه او با عدم استحقاق تصرف در اموال و حقوق طریقی  
 انام بر نفس خود و اقوام عفو کلام کرد و فرزند و خویشانش حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر بنی ائمه و اوست اینم خاندان و محبت  
 این در میان معلوم ایشان بر ذمه این بایان بصدق آیه قل لا استلکم  
 علیه ثبات و لازم است بخت و بران از اموال خشن حضرت و ابدال  
 بر این احوال گردانیده و حضرت رسول پیوسته و از خرد است فرموده  
 نمیدانم از خلیفه چه حرام گردانیده و به و معلوم بر آنکه تا یکبار از یک بنده  
 خشن بر استحقاق او مرتبه است از در بر آیه غنیمت سفیر ما به از خشن و بهین  
 رسیده ان کنتم احسنتم بالله و ما ان لنا علی عبد ما یومر الله اننا  
 الا افسر به غنیمت کرد و چون خود می گفت و از سر شوی غیر کوش و از بین  
 جوارش جالیو قدر نفس کردم و از تا بید حرارت ان نول دارد و یک و لم  
 بچون آید و جالی و حلاج و در خردش و در اول اندام من شود و خود و چندی غنیمت

بنای

بنای نفع و وجودم بر کشود و نشین و در ضمن اعتقاد و صورت معلوم انداخت  
 شکر جوی را و جسته طریقه بر سر کین و مقدمه کیش نمود و افواج سنگ و از هیئت  
 حصه چشم بیدار بد و طبعیده اسواج بهار از بهی ارب یا نشند و هر طرفان در بر  
 قلب آتش غصه و غمزه و در روزگار غلایه برادر و در خضر عاقله الطریق نام  
 بمهر کشت و دل حاکم ساخته است و غنیمت از ان محبت جمع بر خواسته از غنیمت  
 عسر کرد تا به که عظمت کشته بود چون و او یکا ستم و از آب بر سر خرد و غم  
 سطح کشته روز دیگر کنه با از کشت اهرست است آورد و نقی مقدمه خشن و دم  
 ظا بر سر کشت کوفت از جود و اتفاق است در آنکه در زمان حضرت رسول صلی  
 علیه و آله خشن غنیمت بشوق مقدم شده چنانکه است که میر یافت از بعد  
 از رحمت ان حضرت در تقسیم ان اختلاف دارند اما ابو حنیفه بنعلی  
 اول تثبیت حبسه قابل سهم شده و سخنی از انرا غیر اولی میباشند چنانکه  
 از عبارت کثان معلوم و اعتقادش آنکه پیغمبر در قید عبود بود و در خشن  
 حقارت و جود و ذات خانم نبی حق او و حق دور از قریب نظر شد و میگوید  
 که فقر بنی ائمه و نیز در آنرا از فقر و فاقه مغلط شد و باشند از خشن سهم  
 و با از صدقات و از که نصیب بهیند چنانکه خواهد بود اما بر ذکر و انیت ایشان  
 با سبب قسمت کنند و بهیند آنکه در عسر در بنفم در حشر الا کتاب عذر  
 ابو حنیفه بهین و خود است و هر چند چش خلیفه از نسخ معتبره مستفاد میشود

بنای





و این فواید و معجزات شایسته سید مرتضی را بر کف خزان سجده کرده باشد و زانو  
 بسبیل الله تعالی جای داده و سوال الله تعالی نموده و در جستجوی آن کسی نکرده  
 بقدر استطاعت در آن شهر و ده و هر که در آن کاف و کفر داشتیم موافق حرمه  
 خود چندی در آن نقیض و بینه حضرت سید المرسلین سرگردان شده و ده علمی صفت  
 از خواب بیدار و در آن فواید و معجزات شایسته سید مرتضی را بر کف خزان سجده کرده  
 الا حضرت زنه با جبراد که در آن بعثت و اخوان صحت به نقیض جان کرده مستغنی  
 شده و فرمود که این فواید و معجزات شایسته سید مرتضی را بر کف خزان سجده کرده  
 و هر یکی را سر حقیقت رسالت و در آنست و مغرب بشیخ مطرب و بزرگوار  
 گفتیم و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 یافته در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 بزرگوار است بر حق و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 انزل الحسن فاما الصدقة علينا احرام و الحسن لنا حلال و صدقه و تقاضای اجماع  
 و در اسلام بر این احرام است از آنکه در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 از جمیع آن پیش از آنکه در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 امام الهی که در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 سید مرتضی را در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 معادن و آن چیز بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 و فیروز را در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 و بگویند و فیروز و کج و کج و کج و کج و کج و کج و کج و کج و کج و کج و کج و کج و کج  
 آن بشر طاعت از قیمت بجهت وضع احرام است و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست

آنکه که باشد و آن را بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 بعد از آنکه در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 از در با بنوا صریح و آن آورنده از جوامع و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 در با بر دارند حکم حدیث دارد و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 معاش یک و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 که در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 باشد و آن نیز از آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست  
 افضل است و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 نمود از آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 از آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 بحق در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 و عقیده در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 زده از آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 چند که آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست





اگرست و بیعت سخن شده و شبیه چند به غفلت کرده اند و من از عصبه  
جربان بر غم آیم استند چنانست تا بنفاد و مرغانند و در بعضی طبع  
شبیه با طایر را بجا بیاورد تا رفع نموده ز جبر و توحش و طاعت میخ و زنجیر  
و اگر کسی بخواست از کشتن باطل برگشته بدربار اوست خود رجوع نماید و از نو  
مسئول شود و اگر در صدد مرده باشد چنانکه سکه خدمت تمام آن  
نقض می شود و دستگاه از غم و غم طبع مستعد شده حضرت ابراهیم  
از شنیدن این مرده بش طایر و تیغ نام طایر ضایع انداخته و طلبه را در رسد  
با جود و مکر از طالب عدل طلبیده و در از اینج خاخر کرده بعد از اجتماع  
اطلا بفرستد با حضار من فرستاده چون بنده خاخر از اینج بودم حکم آید  
و صاحب عهدی اندک با معرفت فاجعه استخوان در رستم جبر از شب طایر  
الانسان و حیثی و دیم و اگر در صدد و زنجیر میاید به خدمت بودند بنا بر  
مصلحت در سنگ از آن منتظم شدم بجز و شستی این داعی را در دلی روی  
بنامه خود کرده شروع در اظهار معرفت نمود زبانی نصیحت بکنان  
در آورده و فغانی در فغانی روز شبیه آورده بود بخور حکم کردم که  
راضی شد و فغانی شخصی در فغانی موضع فغانی مشکو او شده بود گفت کردم  
و فغانی بود و فغانی حدیث فغانی دلیل لازم کردم و فغانی فغانی مقدمه  
فغانی حجت الزام دارم و فغانی بود و فغانی مسند فغانی بران ساکت  
کردم و در بارش سر تقیه و تقیه بجهت بنده و چون دیگر کسی را که  
رویش را بنابر آید و نمود که اگر کسی بود در این مجلس شبیه در خاطر باشد  
با گفتن

با تحف بگویند و از اینج که سلطان القصب کرد و غرض از اینج گفتگو  
آن بود که در باب نهایی از فقیر مرز نشین و چون بنده و دیم اما بر این مجلس  
برسطه عدل و ظاهر و بحث و مکاره منعقد شده است از خوف اشتغال و انتهاب  
زنده فغانی بموجب اینج که آن اگر حکم عند الله انقیادکم بر شایخ زبیر امان  
انگاشته تا هم دین بنسیام کام و زمام اختیار بدست نایب اصحاب سپردم و توکس  
و نفس ختم آنرا و دیم صعبه و آرام رام کردم غرض تقیه منتهی بودم تا علاج  
حاضر که در دیم و در حصار سکوت خرم دیم اما رفیق را ششم نفیست مشرب بیدار  
شده است و اینج مطلب نمود و حضرت موسی که با هر ملک فغانی با حضرت جبر  
بنفس نفیس خویش شبیه خرق سفید کبی شده و فغانی فغانی و اوقات خدار جبر بنده  
بود گفت آری به استول کرد و مرگه انقالب نموده که از خودش صدور یافت  
بسی جبار و فغانی ایما جبار و مرز و مرز استلام ببارت غنچه که کربان است  
جبر خرق کشتن و فغانی است و دیم است که کشتن فادمت آن  
ایمبها و فغانی فغانی و بجهت جبر و ذکر کرده گفت فغانی و فغانی و فغانی  
و جبار و حضرت جل و استاده گفت و اما در سنگ جبار اینج شبیه است  
چون سزاوارش در بود و در مانده و جباران شد و آثار جبر و انقالب در جباران  
ظاهر شده و سزاوارش جبار بنظر فغانی فغانی و مرز و مرز استلام  
تقنی عبادت است چون جباری نامیده بود سزاوارش و فغانی فغانی  
نبود و فغانی که در بیت چه کوبه که زدی در فغانی میدانی و او از جبار  
بنفیر گفت جبار بنق خود و معقول نیکنی گفتن مرا چه قدرت و بار که وجود  
قلت استقامت و عدم به خدمت و فغانی فغانی فغانی فغانی فغانی فغانی











هارون اغرد باره حضرت ایلینوسین علیه السلام بمصدق  
 صحبت مع انت منی بمنزلت هارون من موسی ص  
 رزیده است انت محقق است و شاه محمد زاهدند حضرت  
 رسول مع اتروند له اسم شمرده یکدو عبارت محمدین  
 ستفاد می شود با فقلا اینم پس اینم یا اگر کلام و قدر به  
 بلکه ارنج و حیت و معقیر و طیم میزند و سبب کلام  
 و این خود را پیش و اینی بپر شور گشت و اول کند و در کلام  
 حادث شد اینم گفت بعد و عبارت شمرده است صاحبها  
 و کل ثوبه اینم مقصود است پس تفاوت جمهور و متقدمین شد  
 ثابت شد و اینم قدر عظیم شده و قدر حشر شده و الفتنه  
 اشد من القتل فقال النبی ام الفتنه فاما لعن الله من ا  
 ایضا و اینم مع سیم میفرماید که قدر خوید و زیار  
 کردن فعی است قبیح پس اینم قدر و قدر کردن قبیح  
 و فاعل اینم مطعون و ملعون است گفت در جواب  
 قصد دل معزیت و اراده عمرایت حق بعد غایت پس کرا  
 افتخار و فاعل خلاقی و غلات اقله باشد تغییر و حیت  
 او بقدر انما الاعمال بالانبیاء از ثواب جهنم و دوزخ و جحیم  
 و انکار اینم است و اگر عمر نبوت شمرده و اینم است و اینم  
 را بکل خود میزدند بزم آیه کریمه و ما ایتنا التور و الخد و ما  
 نفیک منه فانتها و انقیاد از شلال سعادت نمود و حیت  
 فرستاد

نوشته علی سبک کرده در شهرت به حد بقول و طایفه است در کفر و  
و خلافت میروند و مع یزید برائی میباشند چه در سر کشی خدا را  
معذور میروند و اگر حضور با همت حق صبر حق مدینه قد  
در روی خلاف میباشند حضرت شافعی در گفت با ایشان  
چرا شفاعت رفت بنصیر بنی که حضرت قایل شده با تان گفتیم  
ان مد فوجت بقول خدا که ان الزلزال غیبت علی الخ  
و بهر گفت لا اثم ابراهیم بن عمر بن ابان بنی بکرمه بنی  
بریدیت خواهد بود گفت ابله گفت و بیع کتاب بنی بکرمه بنی  
نفس کشیدند و قریب است اینهم توجهات را در اصلاح عرفا  
هزار بند را زن و میگویند قب از بعضی فعله که رحمت صلاح یافت  
بجای سخنان اتهام بلع نموده خود را تا نام بکند رند و حبش خود را در  
معوض نقول در آورند و هم بحق انهم بحسنات  
منها پس هر کس که الغریب نیست بکلی خشن از جا در آمد و  
گفت از غایت غلام و دوات خود تا از با عرفت تنه کارم  
اورا و دلالت بر حسن بخت او است بنمی خواند و حال آنکه غده  
کن با الترحیم از گفتار او است گفتیم قصه از من بر خوری  
اگاه نباشد و پیوسته در باله منبر را در سلک بگویند با تو ایله  
و کل الناس انفسه من عرش الحق المحدث فی الجبال و اودیه  
ذوی العقول نمیرسد دم از غنچه ناکن باله زرد جوب داد

گفت به او از ده توضع و کثر نفس گفتند شایسته ما بودیم  
 موت به قضایت بنا بر آنکه از جهت فریض تمام آنقران  
 بجهت توضع تر از حضرت رسول بعد در وقت کثرت نفس  
 قسم توضع و کثر نفس فرمودند و عمر کلام شریف و فرمودند  
 عمل که گفت مگر کثر نفس کما هست کف کفران نعمت الهی واجب  
 آیه ولین کفرتم ان عذابا لشدید مرسل بعد شدید  
 است یا زکف گفت یا کفم به جریمه واجب آیه و اما بعد از  
 و تکلف خدمت عمل نمود که از جهت آن نعمت معلوم و خطم  
 نعمت الهی است و قدیم نمود و بر تقدیرت بکم از حکم مگر که در عمل  
 یا بیند و بر آن مقبول نیست چه که با عقل و شهود و شنیده بود  
 بر شهادت و بر وفق و عود و لایع کفر زنده و معلوم او ختمه بیان  
 فرمود و دخی و مناجات و از لفظ او منقول است که ما میسر زیدنا  
 بر کفنا که ما میسر از علم او و چه در چه بد و خفا که از توحید جدا  
 میسر از عود و وقت عسر میسر است سوره فاطر و حفظ که توحید  
 و انما علم کفنا بوقی الا و چه میسر میسر رسیده بهبوط شده و بدست مار  
 اتقوا ان چه زردش نما میسر سکون موجب خداوند است  
 سر سخن فتنه گفتیم که لا رست بگوئید و چه میسر گفتید آیه  
 حدیث اینونی بدو قرطاس چنانکه در پیش کشید  
 بمنزله و حرایان نعوذ باتر نصیبی قولی کرده عمل بر بندایان

بغیر :

پیغمبر میکنند از تصدیق یک کذب دیگر لازم میاید پس اگر  
 تصدیق می کنند که نبی غیر که است از کف کفران که شایسته و در حق باشد  
 و در آن است که نبی حضرت رسول و از آنکه کثرت است و انوار  
 و بعد از کلام این مقام رسیده از در جواب فرمودند که از تفکر  
 و تدبیر بسیار بر او را و گفت چنان در شان الهی جان  
 و اینکه موافقا با الوحی و الکتاب و ابدان اقل مرتبه خاص  
 اجتهاد نبی صلاح در آن دید که از او است از آنکه حارث  
 گفت هرگاه با عقل و شهودی او با و عود و قران موافق بود پس  
 چراست که تفکر و عقیده از نبی در شان نبی و حق خطم  
 بود از آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تنبیه میسر  
 میسر لولا علی لهلك عمر که قابل لغلط بعضی حریف  
 گفت لازم نیست که لایع کفر رسیده بهبوط شده و بدست مار  
 الیمنعید کفنا و نصیب کفنا است که در حق فخر کفر ده شهادت  
 گفتیم اجتهاد فخر حق سب و حق نما در قران مجید فرموده که ان الله  
 الحق لا یعفی من الحق شیئا گفت تغلیل صواب نمودن و این  
 را بکلام صواب ساختن غایت بحث است تکلیف می بکار حضرت  
 سید مختار از حق و دانها که گفتیم از حسن تقریر شده کفران و کفایت  
 ثابت نمیشود و گفت قول بعضی از مجتهدین و محققین که نمیتوانند  
 گفتیم عزیز من هر چند این خوب مطابق اصول مسلم نبی لا یمک که شهادت



جهنم را بخت نهندی خود نصیبی و نه بندی و ما بطق من  
 الله و تو نصیبی نمیکنی اگر با هم این مهلاست و موقوفات و  
 سفرات و شایسته و نظایر آن نفس رسول کند یک کتبیم با کما کفر بود  
 چشم تو جمهور را بل سلام و جنود و جمیع علایق خود و فضل و  
 کامل در مقابل نفس با طاعت است چنانچه شخص با نفس و مکر و این  
 مجلس بزرگان حاکم و اعتراف نمود آمد و گدازم و بیست و شش  
 و عاقل که قرآن آید و منبر که یکبار با آن الله و ما و الله و الله  
 فیه من اطلق یک گفت شمر دانه قلیل نمیرسد که کفر و جرم و  
 فقیر و ملعون در عقاید جمعی که کبر کنند و با اهل سنت و جماعت  
 که غلطند جنب سلام این بکوه اثر رسیده و بدیهه کوس حسن  
 عقیده است این از جرح و تو که شریعت بکننده کفر و  
 حال نور و شرف و عیب بود و این را روح در کفتم در  
 حقیقت و نفس لامر که کسی تواند بود و نصیبی بر من بود  
 قرآنی و حج طاهره قرآنی که رحمت و مغفرت و غنای تو  
 کثرت نصیب است کند چنانچه قرآنی و قلیل من عبادی  
 لشکور و ما معد الا قلیل و یوفون الناس و لا یندکون  
 الله الا ناسا فشر ما منکم الا قلیل و کما ذکر قول عز و جل  
 لا خیر فی کثیر و ان کثیر من الناس لفاستقوت و ان قطع  
 اکثر من فی الارض لیضلوا عن سبیل الله و ان یبعثوا  
 الا لظن

الا انفس و لیکن اکثر الناس لا یشکرون و لیکن اکثر  
 هم یجهلون و قوله تعالى بحسب ان اکثرهم یسمعون  
 او یحتملون یعقلون ان هم کما لانعام بل هم اضل ا  
 سبیل و اقباس نور حقایق معانی ان موقوف به است سبحان الله  
 مشکات نبوت نموده بخبر نبویات شیطان و هیبت است نفی  
 مغرور شود گفت آبا اهل قبیله را باد لیس و بران در سبک کفا  
 هنوز شمر گفت کفر هرشت بد لایم قرآنی و عاقل است ثابت  
 از قرآن آنکه توحید و هدیه به رست اسفل و وجه مردم قبول توبه و  
 سنا نفین در قیامت با و عاقل آنکه بهر وجه نصرت حکم که کریمه لایم  
 لیکن الدین ما نقوا یعقلون لاخوانهم الدین کفر و برادران کفر  
 بخت ایشانند هیچ بخت از ایشان بکوه بخت از لطافت و نبوت چنان  
 نمرود و عاقل و فرعون و شداد و در جهان و عاقل الوصیت کردند در  
 عذاب در سن الاغفر عاقل با نمرود و عاقل و عاقل از حدیث متواتر  
 بمصدق کلمه فی التادال و اوحده و عاقل که کفر کرده کرده  
 بخت در دین و عاقل است اعطای غور بر گزیده نرا و دیگران میت  
 و عاقل قری قوم و وصیت و ان واجب قبیله اند مغرب و عاقل در  
 فرمودند و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
 و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
 احببت پس را حامل کلام مفهوم شد معنی غرور و استماع است و

واجب الاتباع پادشاه مطاع یعنی صاحب شریعت و اوصیای کرم  
 آنحضرت و چنانچه سرشتیانیست حق و رسیده تنزل نموده گفت آبا  
 روایتش نموده که عمر فرزند خود را صرف خدمت کائنات حضرت کرد  
 باشد به همین یک طریقه که در ذممه من کفتم مانع چیست هرگاه ابی بنی  
 با وجود آن تفریب در بارگاه اقدسیت و نور علم کثرت عبادت سیر  
 امر الهی و گفتن انا جز مندرم و مطرود و مومن درگاه حضرت  
 الکه کرد پس عمر نیز در خدمت عمر بنی که همین یک بار برکن  
 فرمان برداری می گفت قول حضرت رسول ص بمقتضای است  
 که بر من بطاع الرسول فقد اطاع الله منوط و مربوط بآنست بکما  
 نموده بگفتن یک کلمه با عهد بکت بکما پیغمبر کافر شده و پیشتر  
 نعت بکت و این خود سب و شونت است که اگر عمر در عرش کردی بپرس  
 کند باو نمیکند گفت با فقار شما در خطی رسید بپرس خدایت  
 میرود و گفتیم گفتیم به خلفا پیغمبر را ترغیب آید که گفت بکده گفت  
 گفتیم اگر احتمال که من بگفتم بگفت بگفت چو پیغمبر بودند گفت بکم  
 لکم کتابا ان تصالوا بیدای بعد از این قول پیغمبر رسید بپرس  
 بل و اجبت آناه را منع نوشتن و ثبت نامه شده که از آن بپرس  
 و ندیدیم که نصرت است از نوشتن و معمول داشتن آن است  
 نامه بپرس و اگر کسر در سخنان آید و طبعه یا انانیت او قید  
 اشتباه و خطای اعتقاد که از روزی بگفت تا من بایه حقیقت حضرت

بنیست اینست حدیث بر او منکشف میگرد گفت ما نمیکند که عمر  
 الحال و قول اصحاب که با ما نایم گفتند اذ لم تنصع فامنع ما ان  
 شئت بجز و شدن ابی بنی من خود را بر آن گفت بپرس  
 منه در مقامات علم فرمود ترسند و دلیل بکت بر حقیقت  
 خود در دنیا در دین اثنای و لذت فرمود که خواخلاف می بپرسد  
 جواب داده چنانچه حضرت پیغمبر کافه طلبید جمع می بر زمین خردید  
 جمعا جاوید یافتند و خوشند شده گفت بگفت ما بپرس  
 ۲ لا مت کتابت کما شئت و معور فرموده خصوص عمر و منع با خود  
 نمود و پیغمبر در وقت معاف و روان که از عمر صرف آورد  
 شد و حضرت پیغمبر بپرس که بپرس که فرمود بر خردید و ترغ  
 بش من سر و سریت و عمر خراج در سو میگردید و فصل هم  
 عباس بن عبد گفت از پیغمبر فرمود که دیگر شفت و با بنیست و بنان  
 اصلاح بکمال ایمان نداشتند و کرد و شفتی که شفت چه حق نه بهل  
 ایمان صایب فرمود از رفع اصرت و جبر قول نموده رسول خود و سر و جبر  
 فرمود کما قال جل شانہ یا ایها الذین آمنوا لا تفرحوا بما آتاکم  
 و صوت النبی ولا تحموا بالقول کما یحب بعضکم لبعض ان  
 تحبوا اعمالکم و انتم لا تشعرون و ایان حضرت شربت  
 منبر علیه شدند نه خود رسیدند و نه از رسول خود شرم داشتند  
 و نه از ملامت خلق اندیشیدند و نه از رجا طاعان ملاحت داشتند



گفت مگر این که حکم آیه در ترضوان بود از جهت ترضوان نزول یافته  
 از عشره مبشره نبوده گفتند سنانا که چنانچه عترت شما در نزد حق و تقدیر  
 است و غیره سر از طاعت حضرت رسول بر یافته و کسب نکست بین  
 الترضوان نمودند و در تحت آیه فون کث فائما نکث علی نفسه  
 و نفسیه و کسبوا رضوانه فاجطاعوا لهم در خنده و اگر این  
 از جمله مؤمنان بودند حضرت خیر البشر ابی تراب صدق و لا یظن  
 الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی و آیه شریفه قتل  
 فتکون من الظالمین از پیش خود نمردند بلکه کمر و نهاد عینا ک  
 عندهم از ایشان اعراض نمیموشند چه می گفت کدام اثر  
 از حضرت رسول و غیره با بر جلیل القدر فاستقم كما امرت  
 ما و است احلا و قطعا متعوض نیست جواب شافع ممتاز فرمود که پیش  
 فیما یشک الذین کفر و در جواب جوانان و منقطع شد انگاه بیدار  
 خطاب کرده گفتند حالادانند و غایت مذهب شما معلوم شد  
 فرمود که از این خبر بها شرف حاصل شد بلکه پیشتر در کتب افکار انگاه  
 انخدوم الامام در کتب افشانه بر خوانند و فرمودند که اکتان عمر شکر  
 شریفتر از آنست که با تقسیم جماعت مملکت تابع شود و وقت نماز  
 تنگ شده است ادا باید نمود نموده بدینش و بگویم گفتند و اما  
 چه نماز بر جمله مکلفین واجب است از منورین صحیح و جمیع است اول  
 ایمان خود را بهت کنید بعد از آن بقیام نماز اقدام فرمائید در آنجا  
 کجا ز کردن

بکار نکردن ارشاد اوراق حجت بگفت آمد شروع در خوش  
 دانستن نموده گفت تشیع محلی به کرام نمودن پس نیست که استحقاق  
 محلی بهم یکی گفتیم تریف اینست جوان کنیده بگفت گفتند هم  
 طالب علم و فی ظل است و هم سید صالح الشیخ است گفتند ما  
 معذور و غویبید داشت که بنده از تریب و حجت شما آگاه نمردیم  
 اکمل پیشتر بنده بود که با شما هم کار کردیم چون پیش آمد که گفتیم بفرماید  
 سعادت اولاد و قطعا اولاد دکنند گفت از اولاد حضرت پیغمبر  
 گفتیم از نسل کینه گفت از نسل حضرت مرتضی علی علیه السلام گفتیم  
 با رشتا بنویسد که چه مذهب دارید گفت حنفی منهایم گفتیم آیا  
 مرتضی علیه السلام حنفی مذهب داشت اجل شده متفکر گفتند که  
 از خود وجه پروردان نیست اما آنست که مذهب از آبا و اجداد خارج  
 بطلان بدین بشماریده و شاید دانسته ان صراط مستقیم و مرجع  
 قدیم را ترک نموده و مذهب حنیفه را ترجیح داد و باید را به نقد  
 لا نسیم میکنند می آید هم استحقاق دین پیغمبر و هم استحقاق  
 مذهب خلفا آنحضرت و هم استحقاق ایامی خطام خود  
 حق محض است کرده کار خود به ای آنست که ان مذهب نیست  
 پشت و دست بدست بشماریده و برای نقد میکنیم و روی  
 پا شاید درست نیست بشمار که نظیر سیده بشر و النعم  
 قبل اذ العلوی تابع ناصبی بمذهب فها هو من اهلنا







و دوات و قلم غایت کنید تا کلمات چند که شکر این بزم خود  
 باشد برسم چشم رحمت فرمودند چند فقره از اول دعا می خوانند  
 نوشتن پیشتر دادم تا آخر خطی که کرده استغفار نمود که مراد  
 تصنیف پیشتر است که منم سبحان و قاسطین بخود شنیدن این سر سخی  
 که غده پاره و پیشتر بسیار نمود کفتم حال شما در حققت از حققت  
 زیرا که این کلمات نوشته شده و شما خوانند به نفس شماست که از شما طاهر  
 شده گفت چرا کفتم زیرا که آلات و ارباب و غیره که بنده شماست  
 مرا شما حاصل شد که کفتم به بقعه نوشتن این کلمات نه دم و یک  
 نکردم کفتم چرا با این زود در این عقیده عهد عهد دل کردید پس  
 این امر بر نفس خود نه پسندید چو برخیزد بجا که از

همچو نفاغین منزه است و افعال نفاغین  
 خاتم از حکمت نیست و از انفاغین است  
 علم لازم است که بر سر بند نفاغین  
 منم ذلت بعد از تفکر استیلا منم  
 نموده الحمد لله رب العالمین  
 روز شنبه بیستم شهریور  
 الاخری

مبارک اللهم یا من شرع صدقنا کما حجت برسو الصلوة  
 خاتم النبیین و طهر قلوبنا بولایته و لید المرئین صلوات الله  
 و توفیقنا بایماننا قیقا و اولیاءه الا کریمین و اصفیاءه المکررین  
 و قسطنطیننا یا اتباع احبابه النجیبین و سادات اهلین احمدین  
 و حکیم سادات العارفين و الباقین و صلوات الله علیهم و علی اهل بیتهم  
 بلا یدیه او ایما نیک و طال منافع فی ابلایه رسالتک و جاهدک  
 حق الجهاد و خلدین اهل الجود و العناء فانتع و انیر شاد الله  
 نفعه الکیف اقلک فی سبیلک غیره الطاهره البلیک و صل علیه افضل  
 ما صلیت علی احدی من انبیایک المکررین و اصفیایک المکررین  
 و صلی علی وصیه و خلیفه و صاحب اعلی و سیرت و لید النبیین  
 و اهلکم و آهل العرب و العجم افضل الجاهدین و اشرف المقاتلین  
 صاحب الجود و العلم حلم و باب تدینک العلم بظهور العجایب و مظهر القدر  
 ایما الشارقی و المغاربی و الذی حبه نرض علی الحاضر و الغابر  
 آید الخدین علی ابی امی الخلیف علی رزقته المعصومه المقهورة و ذات  
 المقایب و التواب و الیه شحان اتم السادات الشهداء و فالیه قادت  
 السعدین بیت حبیب الانبیاء و خلیفه سید الدنیا و الدنیا البتة العذر  
 الالهیه الجهاد فاطمه الزهراء و علی الزمانین الیها بین السیدین

النُّورَيْنِ الشَّيْبِ الْقَمَرَيْنِ الْخَيْبِ الْأَنْوَرَيْنِ الْمَكِينِ  
الْأَمَامَيْنِ الْعَالَمَيْنِ الْعَاطِلَيْنِ الظُّلُمَيْنِ  
الْمُصَوَّبَيْنِ الْخُرُوفَيْنِ الشَّهِيدَيْنِ الْغُرَبَيْنِ الْقَبِيلَيْنِ الْكَبِيرَيْنِ  
الْجَنَّةِ رَبَّنَيْنِ وَالْعَرْشِ رَبَّنَيْنِ وَالْحَبِيبَيْنِ وَالْعِصَاةِ الْإِمَّةِ  
شَفِيعَتَيْنِ وَالْمُطَفِّعِ لِلْجَنَّةِ رَبَّنَيْنِ وَالْعَرْشِ رَبَّنَيْنِ وَالْحَبِيبَيْنِ  
سَيِّدَيْنِ وَالْمُرْتَضَيْنِ الْقُدَّيْنِ وَالْمُرْتَضَيْنِ الْقُدَّيْنِ  
عَبْدِ اللَّهِ الْحَيِّينِ وَنَبِيِّ الْإِيمَةِ الْمُصَوَّبَيْنِ الْإِسْمَ الْخَيْرَيْنِ  
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَبَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى أُمَّتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ نَابِضًا بِالسَّيِّدِ الْكَرِيمِ وَنُورِ الْعَالَمِينَ وَنَبِيِّ الْإِيمَةِ  
وَقَبِيلَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرِ الْبَطْنِ وَالْحَرَمِ وَحُجَّةِ اللَّهِ عَلَى الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرِّفَ  
وَلَدَ أَدَمَ وَالْقِرَّ الطَّالِعِينَ الصَّفَاءِ وَالْمُرْتَضَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ  
وَجَنَّةِ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدَ اللَّهِ أَيْنَ الْغَايَةِ مُحَمَّدًا عَبْدَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ  
شَفَاعَتُهُ الْعُظْمَى يَوْمَ يَقْدِرُ الْكُفْرُ وَأَدْخَلَنَا تَحْتَ لَوْنِهِ الْإِعْظَمِ وَجَعَلَنَا  
مِنْ حُرَمِ الْعِزِّ الْعَظِيمِ